بعون صانع بیچون و بکمک فضل خلاق زمین و زمان

رساله مناقبات

در مطبع نامی منشی نولکشور ... مشهور جهان

بسم الله الرحمن الرحیم

تا چند سخن ز گلعذاران گویم	تا چند حدیث دلفگاران گویم	اکنون ز ثنای	
ارباب سخن	خواهم سخنی چند بیاران گویم		

در تعریف عبارتی بر طرز در آمده که لفظ
لفظش چون جوز بازیچهٔ کودکان پوچ وسط سطرش چون لولی نژادان شب نشین
پا در هوا معانی خسیسه در تراکیب سستش چون انبوه مگس در شبکهٔ تار عنکبوت
خیالات رکیکه در الفاظ بی ربطش چون خبط در دماغ صاحب مالیخولیا حسن عبارت
از تشبیه و استعاره چون تقطیع بی مایگان از زیور عاریت در نظر اهل تحقیق خوار
و جلوهٔ معنیش در کسوت مجاز و کنایه چون صورت مشعبدان در دیدهٔ صاحب نظران
بی اعتبار پیدا از تصنیفش اینکه کلک اندیشهٔ معنی شناسان عرصه بر لقب مغلقاتش
نتواند رسید و تیشهٔ فکر باریک بینان روزگار جای این سنگلاخ نتواند خراشید
و آنچه امروز زمانه ساخته نگار حادثه زا خیلی دست نوازش بر دوش ستم ظریفیهای

شنیده باشد که پرده پندار بانی این نگارین سرا بر از دستی استاد انام مناهج
بهارستان نظم کلام روشنگر آئینهٔ معقول مولوی امام علی مقتول از پیش بر خاست
که زبان خامهٔ گهر بارش ورقی چند در شرح آن عبارت و حل معانیش سیاه کرد
و از این نسخهٔ گم سری بیرون آورد هر چند عبارت مذکوره اضحوکهٔ مجالس ظرفا و
دست خوش اصحاب اخلاق گشته و سرمایهٔ تفریح طبایع شده و حاجت آن نمانده که بار دیگر
نظری از سیرابی الفاظش آب دهند لیکن چون غرض آنست که از لطائف بعضی
از مقامات شرح تفریحی تازه و سروری جدید حاصل سبکروحان عرصه شود و ایشان
این مایهٔ سروری بی مطالعهٔ متن صورت نه بندد از نقلش چاره ندید و تبیین آن جواهر
زواهر را در سلک تحریر کشید این ست عبارت مسطور رینگا سیاهی بصری
بالبصر یک بستر استراحت نپذیرفته و دوری با نزدیکی در یک پیرهن خفته سخن مشکل
سرمه و همچنین مخموری غزل گزیده در شنیدن و تنگی آغوش ناشنیدن جا پسندیده
چشم شود بیگانگی چشم مشاهده خط صرت خاقانی بیگانه از سر و پاس او فنا عشق
دور از سیه تا ما از نقش رعایت بیگانگی نظارگی در نظر عین چشم پوشیدگی نظاره
شکل ثانی که از روز اول از بالای انس بر سر کشیده و انداز عکس شکل اول در پیرایه
مسکین منظور گردیده پیداست که بعضی اوضاع صرف همانند که خویش بی امداد صرف
منظور نظر بستور محال ست اما معنی بیگانگی نظر اقتباس محال ست فقط بر خردمندان
مدرسه پیدا از صغری مخفی نماند که عبارت شرح مشتمل ست بر دو امر امر نخست اظهار اینکه
عبارت متن بر فلان امر احتمال دارد و ایراد دلائل یازده گانه برای اثبات این مدعا
و امر دوم حل معنی آن ناگزیر خامهٔ خام رقم بنای این سخن نیز بر دو تبیین گذاشت

تبیین نخست اشارهٔ جواهری که از کیسهٔ امر نخست تفسیر و دامان کاوش اندیشه گشت و
تبیین دوم پیشکشی نفایسی که بسبب کاری امر دوم از نظر تامل گذشت تحقیقی نماند که مطلب
این عبارت خوابی ست که کاتب خط مکتوب الیه را در خواب اشکالی و هیئتی که دیده و بیان
می نماید و بعد ازین تعبیرش نیز بیان میکند بقدری که حال خواب که تعبیر آن بفهم
کاتب خط نیامده عجز از فهم آن بیان می نماید اول این قول [illegible] و وجه چند درو هست اول
آنکه آیا مراد از قوله مطلب این عبارت خوابی ست الخ آنست که مطلب تمام عبارت
متن خواب ست یا مطلب بعضی ازان بر تقدیر شق اول باقی عبارت شرح تناقض
لازم می آید چه ازان مستفاد میشود که عبارت متن مشتمل بر خواب و تعبیر بعضی از احوال
آن و اعتراف بر عجز از تعبیر بعضی ست و نیز صحت قوله بعد ازین تعبیرش الخ صورت
نمی بندد چه هرگاه مطلب تمام عبارت متن خواب باشد بعد ازان عبارتی دیگر کدام
ست که آن مشتمل بر تعبیر و عجز خواهد بود و بر تقدیر شق ثانی جزم به اشتمال بر خواب صورت
نمی بندد بسبب عدم استقامت دلائلی که بر اثبات مدعا و استحاله تغیر آن آورده و بسبب آنکه
بعضی از فقرات احتمال حصول معنی دیگر غیر آنچه زعم شارح ست هم دارد بنوعی که نقد
بداهت و تبادری از پیرایه تکلف باشد و بعد هم صحت معنی اکثر عبارات متن که از جهت
طبع جناب شارح برآمده و قالب الفاظ متن در آمده چنانکه در موقع خودش در بیان [illegible]
انشاء الله تعالی وجه ثانی اینکه یای تحتانی جمله در خوابیست و کاف تازی بعد ازان
و صدر جمله مابعد دلالت صریح دارد بر اینکه لفظ خواب مع یای تحتانی موصول یا موصوف
باشد و جمله مصدر بکاف صله یا صفت آن و بر اهل فهم پوشیده نیست که جمله مذکوره
بسبب نبودن عائد و نبودن علاقه و ارتباط با عبارت اول نه صله و نه صفت آن میتواند شد

پس عبارت جمله مذکوره باندک تقدیم و تاخیر الفاظ و ازدیاد عائد لیاقت واقع شدن
صله با صفت بهم میرساند و آن اینست که کاتب خط مکتوب الیه را شکلی و هیئتی که بیان
بیننا یند دران محجوب دیده **قال** مگر آنچه که تعبیر شارح عبارت خط که تقریست بیان میکند مطابق
واقع گردید **اقول** قوله آنچه موصول است و قوله که شارح بیان میکند صله آن و موصول با صله
مبتدا است و مطابق واقع گردید خبر آن پس لفظ تعبیر را در ترکیب نحوی چه نام توان نهاد
و آوردن آن بعد از کاف یعنی چه نحویان منصوبات را فضله گویند اگر باین لفظ و همچنین
این تسمیه با نحویان آن نمی پسندید و شدند بر آستان فهمان درست فکرت مخفی نیست که این عبارت
آنچه که شارح بیان میکند یا آن تعبیر که شارح بیان میکند بحذف چه یا تعبیری که شارح بیان
میکند بحذف آنچه والحاق تحتانی مجهول در آخر تعبیر کافی ست و قوله که تقریست زائد محض
ست چه تعبیر شارح ازان معنی ست پوشیده نماند که مطابق واقع گردیدن تعبیر خواب
عبارت ست ازان که آنچه معبر گوید همچنان بوقوع آید و این وقوع بعد از بیان تعبیر شاید
و چیزی که شارح بیان میفرماید بعد از وقوع واقعه است ظرفه خواب گوست خنده ملا
وارد **قال** دلیل اول آنکه اجتماع بی بصری و بصر بجز خواب متصور نیست **اقول**
مخفی نیست که این معنی وقتی دلیل خواب تواند شد که معنی این الفاظ از حلیه طرز دیگر
عاری باشد و حال آنکه هرگاه نظر ارباب فهم گذری بران افکنند بقطع نظر از نافرجامی
الفاظ و سستی ترکیب که آن نتیجه کم استعدادی مخترع اوست نقب اندیشه اش برین گنج
همین سیاق تواند رسید و آن اینکه عبارت مذکوره از قوله بی بصری با بصر تا قوله جا بجا
احتمال دارد که مشعر ناقدردانی و بی تمیزی ابنای روزگار باشد ای در هنگامیکه
بسبب بی تمیزی مردم روزگار بی بصری با بصر با وصف تضاد بر یک بستر دو دوری

بانزدیکی باوجود مباینت هم بهره بود امی یکی از دیگرے ممتاز نبود وازنا قدردانی
ابنای زبان سخن نجوشی وشنیدن ناشنیدن مبدل شده قال که هنگام خواب
مردم خوابیده بصر ندارد اقول بصر نداشتن عبارت از عدم بصرست که عمی
نقیض آنست وخوابیده اعمی نیست بل حس بصر او در هنگام مذکور عاطل میباشد
وقایل شدن بمجاز بی خبری ست از اقتضای مقام چه مقام مقتضی توضیح وتبیین است
نه استعمال مجازات در شعر وانشا بکار مے رود نه در همه مقامات وآن بسبب علم فهم
فهم بدان باعث ابهام وخفای مقصودست پس چنین بایستی گفت که اجتماع
بی بصری وبصر که باعتبار مجاز اول عبارت از تعطل حس بصر ودوم عبارت از ادرا
صور مخزونه در خیال بعالم رؤیا مانند صور خارجیه است جز در خواب متصور نیست
تمام از ماتن نیز همین می شد غالباً تعطل حس بصر را که در نوم هم رسد زوال بصر در آن
حالت گمان برده وشکی در بطلان این معنی نیست فافهم قال از بصر تعلق دارد
اقول تعلق داشتن از چیزے بصلهٔ از موافق روزمرهٔ هندیان ست بچیزی
یا با چیزے بیای موحده می آید قال دلیل دوم آنکه اجتماع نزدیکی ودوری
که یکی بحیدرآباد ودیگرے بلکهنؤ ست بجز عالم خواب اجتماع هردو بخیال
نمی آید اقول هرچند مانیکه اندک مایه وقوف دارند پیداست که از دو لفظ اجتماع
که یکی در اول لفظ نزدیکی ودوم در اول فعل بخیال نمی آید ست اجتماع دوم ولفظ
هردو بیکار ست چه اجتماع نزدیکی ودورے الخ بخیال نمی آید کافی ست قال
دلیل پنجم آنکه الفاظ بصر وبی بصری وبستر واستراحت در فقرهٔ اول ولفظ خفتن در فقرهٔ
ثانی ولفظ مردم وشبین در فقرهٔ ثالث مؤید همین مضمون خوابست اقول بصر

بے بصری آیا مجموعاً مؤید مضمون خواب ست یا بانفراد هر واحد بر تقدیر نخستین
نظر بر دلیل اول ذکر آن لغو و مستلزم تکرار لاطائل ست و بر تقدیر دوم بصر را با رؤیا
مناسبت اعتباری ست و با بیداری مناسبت حقیقی و همچنین بی بصری نسبت
بخوابیده یا بیننده خواب مجازیست و نسبت با اعمی حقیقت پس تائید آن هر دو نسبت
باخرین اقوی ست از تائید آن نسبت باولین و بعد و استراحت و غیر هما بطریق
صنعت مراعات النظیر واقع ست که آنرا تناسب و توافق و ائتلاف و تلفیق نیز
گویند و مخفی نیست که در مقام قصد خواب جمع امثال اینمعنی البته خالی از مناسبت
خواب نخواهد بود و ضرور نیست که در محل جمع معانی مذکوره خواب هم مقصود باشد
قال دلیل ششم آنکه در فقره پنجم کلام بچشم مشاهده و همنشینی دال بر خواب ست
اقول حاصل این فقره مطابق آنچه شارح سلمه الله تعالی میفرماید اینست که چشم
مکتوب الیه در چشم مشاهده کاتب چنین بود که نه شما دو ستار بر سرش و نه قبا در جا[مه]
درباری در برش و نه پوشیده نماند که حاصل این مشاهده از دو شق بیرون نیست
یا در عین دربار شاهی ست یا در جای دیگر شق اول خود نیست چه مأخذ هر دو تعبیر کرگی
بزعم خویش از کاتب و دوم نتیجه فکر رسائی اوست بودن جامه درباری ست
و پس چه تعبیر نخست تصریح شارح عبارت از بیکاری ست و در اوقات بیکاری
حضوری دربار معمول نیست علی الخصوص تعبیر ثانی که آن عالم اول بیکاری ست و
در اول بیکاری مکتوب الیه عدم حضوری دربار متحقق ست چه عالم اول بیکاری
اگر عبارت ست از اوقات سکونت مکتوب الیه در شاهجهان آباد پس عدم حضوری
مذکور بدیهی ست و اگر عبارت ست از قیام چند روزه موصی الیه در لکهنؤ پیش از

حصول چاکرے کہ زمانۂ تحریر خط جزوی از انست پس این حالت ہم باعتبار اظہار معتبر حق وہم باعتبار شہرت شایبہ ازان ندارد پس اگر مشاہدہ در عین بیداری مراد بودے ذہن شارح بسوی این تعبیر نمی رفت وبا اینہمہ ہیچ وجہ مجبوری در بار تعریف ہم نکردہ پس شق ثانی مسلم شد وضرورنیست کہ نبودن اسباب مذکورہ در سبکسی حجز در عالم رویا متحقق نباشد **قال** دلیل ہفتم آنکہ کلمۂ نظارگی و نظر در فقرۂ ششم خالی از رعایت خواب نیست **اقول** خالی نبودن نظارگی ونظر از رعایت خواب آیا باین وجہ است کہ نظارہ ونظر را بچشم نسبت ست چنانکہ خواب را خواہ بمعنی نوم باشد وخواہ بمعنی رویا یا بایں وجہ کہ در خواب نظارہ اشیا صورت می بند وبر تقدیر اول بیدارے نیز بچشم نسبت دارد پس باید کہ شغل نظارہ ونظر بیدارے نیز خالی از رعایت خواب نبود والمحال انہ لیس کذلک وبر تقدیر دوم نظارہ در خواب امری ست اعتبارے نہ نفس الامری بخلاف آن در بیدارے پس انتقال ازان بہ بیداری اول واقدم باشد از انتقال بخواب وبر تقدیر تسلیم فعلے از افعال مثل رفتن در بازار ونشستن در دیوانخانہ ودست بردن بطعام وزدن بر صفت اعدا وکشیدن بادہ در بزم وگرفتن کشتی با پہلوانان وامثال ذالک باید کہ خالی از رعایت خواب نبود چہ وقوع اینہمہ در رویا ممکن بل اکثر واغلب ست فتامل **قال** دلیل ہشتم آنکہ در فقرۂ ہفتم در عین چشم پوشیدگی دلالت صریح بر نیمخفے دارد کہ خواب ست **اقول** معنی چشم پوشیدگی اغماض عین نیز ہست کہ مناسب ست بمعنی ہر چہار فقرہ اولی بحسب احتمال ثانی پس دلالت صریحہ فقط بر خواب نماند **قال** دلیل نہم آنکہ کلمہ ہویدا شد تعبیر خواب ست ازین رو کہ از

معنیش ظاهر نشود که توضیح مدعاست کلام اول ست اقول این عبارت بدو وجه
محل جرح ست یکی آنکه بیت پیشتر کلمه نیست اگر بجاے کلمه لفظ مے گفت نظر بعموم
لفظ که مفرد و مرکب تام و غیر تام را شامل ست مضائقه نبود دوم آنکه تعبیر خواب بودن
چو پیدا شد موقوف ست برانکه مدعای کلام اول خواب بود و خواب بودن مدعای
کلام اول موقوف بر تعبیر بودن چو پیدا شده ست پس دور لازم آمد و هذا باطل قال
دلیل دوم آنکه نظارهٔ شکل ثانی دلالت صریح بر خواب دارد اقول شکل ثانی باعتبار عموم
لفظ یعنی شکلی که دوم باشد چه چیز ست که نظارهٔ آن مختص بخواب باشد و باعتبار
مصداق که بحسب تصریح شارح زنی ست از مطیعان مکتوب الیه نظارهٔ آن نیز اختصاصی
بخواب ندارد پس چگونه دلالت صریحه بر خواب داشته باشد قال دلیل سوم آنکه
بعض معاملهٔ رویا که خلاف قیاس مشاهده گردیده تعبیرش بخیال کاتب خود نیامده
آنرا محال دانسته میگوید که بقیاس محال ست آنهم دال بر خواب ست چه اکثر معامله
خواب مخالف قیاس نیز بنظر مے آید اقول آن بعض بموجب تصریح شارح ظهور کدورت
مکتوب الیه باوجود یگانگی نسبت بکاتب ست ظاهر اکدورت دوستی از جانب دوست
دیگر در عالم ظاهر از قبیله محال دانسته باشند و اینکه گفته اند که اکثر معامله خواب مخالف
قیاس الخ میگوییم که اگر مخالفات قیاس قاطبةً در رویا مشاهده می شدند در عالم
ظاهر البته دلالت این امر جزماً بر خواب بود و چون احیاناً درین عالم نیز اتفاق افتاد
و مخالف قیاس نیز بدین نوع که بحسب تصریح او بقلم آمده چگونه جزم بر خواب توان کرد
قال حال بیان دلائل تمام گردید اقول حال بیان چه خواهد بود مطلب خفی داشت
که بیان دلائل تمام شد تبیین دوم قال معنی عبارت شروع گردید اقول

شروع شدن معنی عبارت چه معنی دارد باید گفت که بیان معنی عبارت شروع شد
اگر گوئی مطلب همین ست گوئیم چنده لفظ بیان در خصوص این عبارت
موافق روزمره اهل هندست موافق روزمره فارسیان نیست قال العلام برو
که سلسله عبارت ما سبق ست اقول سلسله عبارت ما سبق چه معنی دارد
مفاد عبارت ما سبق باید گفت چه روی از عبارت سابقه مستفاد شده و شاید
سلسله را بمعنی حاصل و مفاد فهمیده باشد ظاهرا چون وضع الفاظ بمعانی مشهوره
ننگ گرفت وضع جدیدی اختیار کرده اند که کل جدید لیند وار دست قال
خلاصه آنکه کاتب خط بیان میکند که در هنگام خواب صورت جسم مکتوب الیه را دید
مشاهده کاتب خط حفظ مراتب شاهی جدا از سر بود یعنی حفظ مراتب شاهی که
عبارت از شمله و دستار باشد بر سر نبود اقول قوله که عبارت از شمله و دستار
باشد یا بیان حفظ ست یا بیان مراتب ثانی خود بدیهی البطلان است پس اول
خواهد بود لیکن حفظ که مصدرست عبارت از شمله و دستار نمیتواند شد بل اگر
عبارت از شمله و دستار بعضی باشد صورتی میتواند داشت معهذا اطلاق بر سر
بودن یا نبودن بر حفظ روا نیست گو باعتبار مجاز عبارت از شمله و دستار بود
و سر در اینجا آنست که آنچه نسبت بسوی حقیقت تواند شد اسناد آن بسوی مجاز
کلیه نیست چه معشوق را خفته و نشسته و امثال آن گویند اگر بماه هم که لفظ مستعار
هست این اطلاق روا دارند مضائقه نیست و بقلم نوشتن تواند گفت و اگر
سیاق سخن در وادی استعاره بود میتوانند گفت که این عبارت را بسر نیزه
یا ستون می نویسیم پس استعمال همچو کلمات بدآمدن در کلام اهل زبان شرط است

واین رائی شما بگر سکه ذهن سلیم و طبع مستقیم داشته باشد و اگر گوئی که این اعتراض
به منشی ست نه بر شارح گویم عبارت مصنف حضرت شاهی بیگانه از سر تا
در ان نه تصریح شمله دستار هست و نه لفظ بر سر بل بیگانه از سر واقع است کاش ارادهٔ
این معنی میکرد که در حین خاص آن یعنی در سر زمین در خیال مکتوب الیه نبود که مراتب شاهی را
محفوظ دارد ای در صدد پاس ادب شاهی خود و ضرور نیست که از آن همین شمله
دستار خواسته شود قال همی راند سوار یاری بدست * ای در حالیکه یار
بدست بود اقول درین مصرع تقدیر کلمه بود محل نظر ست چه یار بدست بغیر که کلمه مفرد
گشته حال واقع شده و حالیت مرکبات غیر تامه کثیر الوقوع ست مثلاً فلانی
لبریز شکایت بر خاست و ازین عالم اند این امثله نظامی بیت سخن تیغ آمد ترازو
بدست * درست ترازو و ره راهی شکست * عرفی … به عالم آمده خسرو تیغ زر بکف
ز جهل نامش کردند سادگان نرگس * مقصود با تمثیل ترازو بدست و تیغ زر در دست
است والحاق تحتانی برای افاده تنکیر درین مرکبات در هنگام حالیت جائز ست مثلاً
فلانی کفی بر لب و دشنامی بر زبان در بازار میگذشت و همچنین است درین بیت سلیم بیت
یکی دیدم از عرصهٔ رودبار * که پیش آمدم بر پلنگی سوار * و بشرط تقدیر کلمه بود این جمله
یا اسمیه بود اگر یار مبتدا و بدست بود خبر باشد یا فعلیه اگر یار اسم و بدست خبر کلمه
بود باشد که فعل ست از افعال ناقصه و در هر دو صورت برای صحت حالیت آن
ضمیری که راجع بطرف ذوالحال باشد ضروریست تا رابط گردد میان هر دو چنانکه
درین شعر میر … بیت آمد من بر شفق عقد ثریا ریخته * بر لاله از یاد ام تر
بلولوی لالا ریخته * عقد ثریا ریخته حال ست از من و ضمیر در ریخته راجع ست بسوی آن

و غالباً بجهت احتراز از تعقید محذور صاحب بهار بوستان تقدیر کلمه وا نشست نموده
نه تقدیر بود کما قال بر پلنگی نشست حال ست از ضمیر فاعل همی راند که راجع ست بطرف
صاحبدل و ماری بدست معطوف بر همی راند و تواند بود که معطوف بر پلنگی نشسته بود
و بر تقدیر بعد از قول او بدست لفظ داشت محذوف ست انتهی کلامه اگرچه این
توجیه نیز خالی از رکاکت نیست چه حالیت قوله بر پلنگی نشست از ضمیر بتقدیری
هست که صاحبدل مبتدا بود و فاعلیت آن مبتدا دورتر ست از بودن آن مبتدا و تقدیر
فاعل فعل جائز ست و عطف قوله ماری بدست بر قوله پلنگی نشست بواو عاطفه
صورت نگیرد تقدیراً و لفظاً و در جمیع نسخ بوستان ورود پیش از ماری بدست
بنظر نیامده و تقدیر آن در صورت حالیت بعدی دارد و سبب آنکه تقدیر عاطفه
در جائی باشد که چیزی در میان معطوف و معطوف الیه فاصل نبود و شکل طوطی
شکرستان معانی بلبل بوستان سخندانی نهال حدیقه و داد سبزه نو رسته چمن اتحاد
نه بالعکس کما لا یخفی علی المتتبع لنظامی بیت تن او که صافی تر از جان ماست *
اگر شد بیابی بخطا اندر و راست * میرزا بیدل بیت قدح شوق و شرابش
بی نیازی نشه استغنا * گلکش آغوش بی پروا نهالش اوج رعنائی * هوا قرب
بحق آنکه صاحبدل مبتدا و بر پلنگی نشست خبر آن این یک جمله اسمیه شد و همی راند
جمله فعلیه و راهوار که بمعنی فراخ گام و خوش راه است کما فی برهان حال ست
از ضمیر منصوب راجع بسوی پلنگ که باعتبار لفظ محذوف ست و ماری بدست
خواه مفرد باشد خواه کلام بتقدیر داشت حال ست از ضمیر مرفوع همی راند و
تقدیر داشته چه او در صدد این جمله و بمنزله مفرد بودن ماری بدست صورت هم دارد

اما حال نایافت آن در هیچ نسخهٔ مذکور شد و حذف آن یا حذف ضمیر از بعد لفظ
دست بعیدی دارد و مقصود ازین مقوله نه انکار حذف واو حالیه و ضمیرست
چه در جواز آن شکی نیست بل با وصف صورتی که مختار راقم ست تکلف بلاضرورت
و عدول از ظاهرست و ترجمه ماربدست بقوله ای درحالیکه ماربدست بود آیا برای
اظهار حالیت ماربدست ست یا مقیس علیه آن در باب و لفظ بودن سبیل الی الاول
چه آن مخالف مقصود و مباین غرض ست پس وجه ثانی باشد و بر ارباب فطانت
و اصحاب کیاست مخفی نیست که این قیاس مع الفارق ست چه این نباشد مگر تاویل
آن و مقرر جمهورست که تاویل نوعی بنوعی نوع اول را داخل در نوع ثانی نمی سازد
و الا لازم آید که چون قوله درحالی الخ مفعول فیه ست بنابر مذهب ابن حاجب مفعول
است بحرف جر بنابر مذهب جمهور ـ باید که ماربدست نیز همچنین باشد و این
بین البطلان ست و نیز هرگاه از حالیت راکبا که در جاء زید راکبا مثلا ست باین
عبارت حال گونه راکبا تعبیر کنند باید که فعل ناقص در راکبا مقدر شود و این نیز باطل
ست چه درین صورت حالیت آن برطرف میشود و خبر کان میگردد و حصر تاویل آن
در خصوص عبارت شارح نیز باطل ست چه میتوان گفت در حال یا وقتی که ماربدست
داشت یا در حال یا وقت ماربدست داشتن و بر تقدیر تسلیم مثال مطابق مدعا نیست
چه مدعا خاص ست یعنی تقدیر آن در محلی که لفظ بر سر رود در بر بود و ازینجا تعمیم یافته میشود
قال پس عبارت خط چنین ست که درهنگامیکه عالم خواب بدین اوصاف اجتماع
اضداد موصوف بودتن ظاهر مکتوب الیه را بچشم مشاهده من حفظ مراتب شاهی
که شماله و دستار باشد جدا از سر بود **اقول** بانصاف باید نگریست و تامل کرد که

عبارت خط چنین نیست پس تقدیر عبارت خط بایستی گفت نه عبارت خط معهذا
اجتماع اضداد خود یک وصف است نه اوصاف کاش بجای اوصاف وصف میگفت
و اسم اشاره که در لفظ باین است نیز ضرور نیست **قال** پاس اوضاعش دور از بر
ضمیر یعنی شین راجع بمراتب شاهی است ای لحاظ و پاس مراتب شاهی که عبارت
از قبا و جامه درباری باشد دور از بر بود ای قبا و جامههای درباری نیز دور از بغل
و سینه بود **اقول** بر بودن پاس اوضاع دور از بر بودن آن عبارت از قبا و جامه
درباری بهمان نظر است که در قوله حفظ مراتب شاهی بیگانه از سر گذشت کاش چنین
میگفت که از بر کسی دور بودن محاوره مقرری است یعنی نزدیک کسی نه بودن و از دو
دوری جستن عرفی گوید بیت زیاده زین نه حلال است دوری از بر ما ۞ اگر بجلوه
بارسی در این بزم حضوره ۞ و ضمیر راجع است بسوی مکتوب الیه و مضاف الیه بر
که از آن جدا شده بلفظ اوضاع پیوسته و این طور در ضمایر متصله که شین معجمه و
تای فوقانی خطاب و میم متکلم باشد کثیر الوقوع است سعدی گوید شعر تولای
مردان آن پاک بوم ۞ برانگیختم خاطر از شام و روم ۞ برانگیخت خاطرم از شام
و روم نظیر ابیات پس از تو بها که خورد شش از رساله ۞ سواد نقطه دار چشم لاله
یعنی از رساله اش الخ و همچنین تای فوقانی خطاب چنانکه بر متتبع زبان فارسی
مخفی نیست و حاصل معنی فقره چنین که دران وقت پاس اوضاع از مکتوب الیه دور
جسته بود و مراد ازین آنست که مکتوب الیه دران وقت مقید باین امر نبود که
خلاف وضع را کار نه بندد و اوضاع خواه از خود باشد خواه از دیگر و دیده شد که
بعضی احیان پاس اوضاع و اطوار خواه از خود باشد خواه از اغیار نمی ماند

مخالف آن باستعمال سے آید پس تخصیص جامه و قبا برخاست و نظر نیز متوجه نشد
قال اما از نظر بش رعایت بیگانگی نظارگی در نظر لیکن از نظر مکتوب الیه ظهور بیگانگی
با نظارگی که بیننده خوابست در نظر معلوم میشد یعنی با کاتب خط رنجی و ملالی در نامه عاید
از نظر مکتوب الیه مفهوم میشد اقول درین رعایت بیگانگی واقعست و رعایت
یکسر نگهداشت چیزی کردن ست معلوم نیست که ظهور ترجمه کدام لفظ ست قال
در عین چشم پوشیدگی یعنی در عین خواب نظاره شکل ثانی گردید که از روز اول این
شکل را از بالای انس زیر پیش کشیده اند و هرگاه که از بالای انس که الف ست
زیر او کشیده شد گردید یعنی الف اول لفظ انس را بپایین انس وقتیکه آوردند با
یعنی زن گردید اقول درین مقام امری چند بروی کار آمده که ارباب بصیرت را
منشاء استغراب چشم و استعجاب تحیرست آنرا در نظر دقت پسندان باریک بین و صحیح آرد
اول اینکه تقدیر گردید بعد از لفظ شکل ثانی کرده اند و این ظاهر النظر بقوله مشاهده گردید
خواهد بود که بتفسیر منظور گردید در قول آینده گفته اند چه بحسب تفسیر مذکور حمل آن
بر نظاره صورت نمی بندد و عجب از دوربینهای حضرت که از پیش پا افتاده غافل گشته
بودند بینا که استعمال لفظ منظور بمعنی امری که دیده نظر باشد نیز هست چنانکه درین
شعر ظهوری بیت کسی گمان نبرد که برای زینت شعر * بجنس اصل خواب فزودم که نیست
این منظور * یا بمعنی حمل آن بر نظاره صحیح است و نیز نه اندیشیدند که نظاره اگر بتشدید
ظای معجمه باشد پس باعتبار استعمال فارسیان و اگرچه بتخفیف بود باعتبار اصل لغت
یعنی دیدن ست و استعمال آن بکردن و داشتن و غیره ماست نه بگردیدن و مدعی
این استعمال را سند گذاردن ضروریست سیما قوله از توابع شکل اول در زیر اید معکوست

منظور گردید با ماسبق بی ربطی ماند واین بر اهل فهم وانصاف مخفی نیست نه بر اهل
حسد واعتساف که ایشان را پردهٔ پندار بر چشم بندی ست محکم آری اینها را با این
جادهٔ مستقیم چه کار وکدام مناسبت دوم آنکه بعد از قوله از روز اول قوله این شکل را
زیاده کرده اند وشین معجمه بعد از بزیرش بحال داشته چون معنی ترکیبی این فقره
هیچ تجویز نفرموده اند پس اغلب که بجهت درست کردن معنی معمائی که بحسب زعم
این حضرت نتیجهٔ این الفاظ ست ضمیر غائب مذکور را بطرف انس راجع کرده باشند
ومؤید این ست ارجاع ضمیر بسوی انس در قوله بزیر او کشیده اند واضافت یا
بسوی کلمهٔ مذکور در قوله بپائین انس وقتیکه آوردند پس برابر این چه گوئیم که زبان گفتگو
یارای تقریرش ندارد اگر در صدد بیان معنی ترکیبی این فقره می شدند از انجا که
در لفظ بزیرش ضمیر منصوب وراجع بسوی شکل ثانی میتواند شد لفظ این شکل را
در عوض شین معجمه پیش از قوله از بالای انس نهادن مضائقه نداشت و بر ماهران
فن معما که با نظر غائر وتتبع کامل طبع سلیم وفکر صحیح دارند محتجب نیست که اجرای عمل معمائی
درین فقره هیچ وجه صورت نمی بندد چه آنچنان وقتی صورت بندد که مفعول کشیدن لفظ
بالا بود نه شکل ثانی در مسلک این فن تعبیر از حرف اول به بالا میرود واگر بالا عبارت
از جانب بالا بود پس شکل ثانی عبارت از الف نیست که بکشیدن آن از بالای انس نا
صورت بندد وحق آنست که اینجا در صدد واجبی اعمال معمائی در آمدن بیخبری است
ازین فن وطرفه تر آنکه در عبارت شرح با ثبات حرف از میفرمایند که هرگاه از بالای
انس که الف ست بزیر او کشیدند انتهی باید پرسید که هرگاه بالای انس الف ست از
چه چیز را بزیر او کشیدند بیان این هم بکمال سامعه نوازی ست سوم آنکه ارشاد میکنند

که الف اول لفظ الشس الخ حیرانم که بلفظ اول احتراز از چیست و چهارم آنکه تفسیرش را
بلفظ زن کرده اند و نمی دانند که نسا جمع ست و زن مفرد لعبه از غازه پرداز
رخساره شاهد این کلام بعرض میرسانم که قطع نظر از آنکه بیشتری از فقرات عبارت متن
از زیور معنی خلیع العذار ست و این در هنگام تفریح جلوهٔ آن شاهد حجلهٔ لطافت برهم شمایل
خرابان جادهٔ سخنوری و ناچار گشته باشد اگر تفسیر قوله از بالای الشس موافق روزمرهٔ بلبل
نوایان گلشن فارس بعرض می آوردند و می فرمودند که بزیر کشیدن عبارتست از
تصرف مکتوب الیه بر زن مذکوره برای تمتع این فقره اندکی بحلیهٔ معنی نیز پیراسته می شد
چون رسائی طبع شارح بان برنخورده مروت روا نداشت که در اظهار آن کاهل کوشد
بگوش هوش میرسانم که از بالای فلانی در محاورهٔ فارسیان بمعنی از پیش فلانی مستعمل
ست کما فی بهار عجم و از پیش فلانی بمعنی از طرف فلانی ست و تفصیل این اجمال آنست
که فعل اگر از مضاف الیه لفظ پیش بود مراد آن باشد که این فعل را فلانی خود بی تحریک
و تعلیم غیر کرده و لهذا گاهی پیش را بطرف لفظ خود نیز مضاف کنند و گویند از پیش خود
نعمت خان عالی گوید بیت دل ما اینهمه بیداد ز تو چشم نداشت * نیست از پیش خود این
البته بایمای کسی ست * و اگر از دیگری ست مراد آن باشد که بتحریک مضاف الیه
کرده و از بالای فلانی همین معنی ست چنانکه از امثله ظاهر شود صائب شعر
حسن خون عالمی میریزد از بالای عشق * ذوالفقار شمع از بال و پر پروانه است *
تاثیر بیت نکند اعانت ظالم بجبر و شر تاثیر * که تیغ نهاده ز بالای دست صیاد دست *
واله هروی بیت مو بمو بیتابی دارند از بالای دل * عالمی در اضطراب افتاده و تحمل
یکی ست * اثر بیت عزت از بالای زر دارند اهل روزگار * حیرتست این گهر [illegible]

خود را ابدار چو پس حاصل این الفاظ چنین باشد زنی که از روز اول هجر یکایک انس و محبت
در تصرف خود وش آورده اند و بعد از تمهید این همه مقدمات و تحریر معنی فقره مشهود شده تا
که مرج لفظ و معنی این عبارت جبالی سپهر اکب خود خیالات شد و افکار تیز حضرت
شارح ناصت نصر تگشته که صورت فلاح آن لب از قربها نیز در آئینه وهم جلوه ننمود اند کرد
قال بدون امداد خرج منظور نظر که سرکار پادشاهی ست سیه شور بحال و بر قرار ست
اقول لفظ منظور نظر در قول ماتن بی امداد صرف منظور نظر انتهی بشراتست که صفت
امداد صرف باشد ای امداد صرفی که منظور نظر مکتوب الیه ست نه بمعنی جاسے که منظور
نظر باشد چنانکه بر ارباب حدت طبع و اصحاب تیزی فهم مخفی نیست پس بیان منظور نظر
چنین که سرکار پادشاهی ست بیجاست گو امداد خرج نصفت مذکوره از سرکار
پادشاهی خواهد بود **قال** و بعزت تمام در خرج خود مکتوب الیه صرف نماید **اقول**
در خرج صرف کردن چه معنی دارد چه خرج و صرف یکی ست در خرج خود آرد یا بکار خود صرف
نماید می بایست و معهذا العزت تمام صرف کردن شمرده کدام لفظ متن ست ازین آگاهی
دادن ضرورست **قال** ازینجا شرح عبارتی که بقیاس مکتوب الیه تعبیرش نیامده فی نکارد
اما معنی بیگانگی نظر بقیاس محال ست یعنی بیگانگی نظر که کاتب را از نظر مکتوب الیه خواهد
نمایان گردید تعبیرش بقیاس نمی آید چرا که با مکتوب الیه صورت بیگانگی ندارد پس آثار
بیگانگی از مکتوب الیه بوجهی من الوجوه کاتب خطر را بخاطر نمی آید لهذا میگوید که معنی بیگانگی
از یگانگی گرفتن خلاف قیاس و محال ست **اقول** از شرح قوله اما معنی بیگانگی الخ معلوم
میشود که این قول مشعر بر اعتراف عجز تعبیرست نه عبارتی که تعبیرش بقیاس کاتب نیامده
پس عبارتی که عجز از تعبیرش بکار برده این قول ست اما از نظر شرح رعایت بیگانگی

بیگانگی

نظارگی بر نظر چنانکه قول مذکوره با عبارت شرح بالا ذکر یافت درین صورت گفتن اینکه
از ینجا شرح عبارتی الخ خطای فاحش بل افحش است و معهذا گوینده تعبیر کاتب است بمکتوب الیه
پس قوله بقیاس مکتوب الیه چه معنی دارد و وقت این عبارت بدرجه ایست که هر نکته شرح طلب
است قال لیکن تعبیر خواب کاتب خط مطابق واقع نیست ازین سبب غلط است مگر
تعبیر شارح عبارت خط که نفیرست صحیح و راست آمد و مطابق واقع گردید و هو هذا که اول
در عالم خواب مشاهده جسم مکتوب الیه است بدون جامهای درباری و آن عالم اول
بیکاری است که گذشت و ثانیاً مشاهده زن صاحب جمال با زیور مکلف از مطیعان و
فرمان بران مکتوب الیه است پس این عبارت از خدمت است ازین روکه خدمت در حقیقت
مرغوب الطبع مردست و مشاهده اینکه زن از مطیعان مکتوب الیه است عهده که خدمت
نیز مطیع اهل خدمت می باشد و مشاهده اینکه زیور و پیرایه مکلف که در بر زن است زنانه است
از ینجا واضح گردید که تقریب کننده این خدمت زنی باشد که زیور و پیرایه زنانه در بر او
باشد چنانچه زبانی عوام الناس درین روزها همین گوش خورده است اقول خوبی
این عبارت مبرا از تبیان است و حسن معنی آن خارج از تقریر است ان از وجوه عدیده
خوبی و آن حسن چندے بر طبق عرض می نهد تا مستمعان را که مشتاق سوانح تازه اند
لذتی حاصل آید یکی آنکه بودن کاف مابین قوله و هو هذا و قوله اول در عالم خواب الخ حیرت
بر حیرت می افزاید چرا که اگر عبارت و آن این است در اول عبارتی می آرند کاف بعد از آن
ایراد می نمایند و عادت فصحا برین نحو جریان یافته اگر قوله و هو هذا بجای آن نهند کاف
نمی آرند بل فصحا و غیر فصحا درین امر مساهم اند اگر بعد از آن کاف در جائی دیده باشند
سند آن بگذرانند دوم مشاهده مکتوب الیه را بدون جامهای درباری دال بر بیکاری

اول مشاهده زن را اول بر خدمت انگاشته اند و نفهمیده اند که مشاهده هر دو امر در آن
واحد بوده چنانچه ظاهر ست که چون دو کس در یک مقام متصل یکدیگر ایستاده باشند
افتادن نظر بر هر دو دفعةً واحدةً می تواند شد نه بنوبت پس اجتماع بیکبار
مشاهده واحد چگونه صورت بندد و شاید از بیان این هر دو امر که در عبارت رقعه بعد از یکدیگر
واقع شده گمان برده باشند که مشاهده آن نیز پس یکدیگر اتفاق افتاده و قطع نظر
ازین مشاهده آن هر دو بعد از یکدیگر نیز دال بر عینی نمی تواند شد چه بودن آن هر دو
امر از اول در یک آن و یک مکان صورت بسته اگر اول مکتوب الیه را بدون حاجتها
در باری سپید و زن مطیع مکتوب الیه بعد از آن در آن مکان با پیرایه تکلف سپید
البته دلالت بر این امر صورت میداشت فتنبه ولا تغلط سوم زن صاحب جمال را
نیز چه مکلف و اطاعت و فرمانبرداری مکتوب الیه نموده و این تمام را عبارت از خدمت
دانسته و اطاعت خدمت با اهل خدمت آنچه بر زیور و پیرایه متفرع شده در دو جمله علیحده
بیان کرده بایستی در همانجا بیان کردی تا تقیید مفید می شد و الا ذکر مشاهده زن صاحب جمال
فقط برای استدلال خدمت کافی بود چهارم لفظ مشاهده اینکه مبتدا ست از خبر آن خبر
نیامد که کجا رفت پنجم بر ارباب فطانت مخفی نخواهد بود که شکل ثانی بحسب تصریح شارح
عبارت از آن ست و قوله از روز اول الخ صفت آن یعنی زنی که مکتوب الیه از روز اول
از آن متمتع گرفته و تفسیر قول مذکور باین عبارت از بهر آنست که پیش انصاف گزینان
ترکیبی آن غیر ازین نیست و چون ظاهر ست که حصول خدمت هم باعتبار خارج و هم بحسب
استدلال شارح بعد از یکبار نشستن ست نه ابتداءً و یکبار هم همان که در شهر لکهنو بود
آمده بود پس زنی که تمتع از آن به مکتوب الیه اولاً و ابتداءً باشد چگونه عبارت از خدمت

خواهد بود و نیز ظاهر ست که اگر در حال تحریر خط خدمت بمکتوب الیه مفوض می بود
از فقرهای که بزعم او تعبیر خواب ست استدلال عدم حصول خدمت چرا می نمود
فهمیدنی ست و تامل کردنی اگر گویی که چون تفسیر مذکور مختار شارح نیست پس موافق
زعم او زن مذکوره عبارت از خدمت میتواند شد گویم اختیار نکردن آن تفسیر
خطای دیگر ست سوای خطاهای مذکوره فافهم ششم اطاعت خدمت بعد از
وقوع خدمت ست و تا هنگام خواب هنوز خدمت حاصل نشده اطاعت آن ازکجا
سهو هفتم لفظ مشاهده در قوله مشاهده اینکه زیور و پیرایه مکلف الخ نیز مبتدا ست
از خبر آن نیز بیخبر شد هشتم پوشیده نماند که هرگاه اسم اشاره بر جمله مصدر بکاف
در آید مشار الیه در حقیقت مضمون جمله باشد مثلاً از اینکه فلانی زشت روست
دل بیدارش میل نکرد ای از زشت رو بودن او عرفی گوید بیت ازینکه بعد
بریدن تمام شانه شود * گره گشاده نگردد ز طره شمشاد * ای از تمام شانه شدن
الخ پس قوله مشاهده اینکه زیور و پیرایه الخ در قوة این قول باشد مشاهده زنانه بودن
زیور و پیرایه انتهی پس چنانکه در عبارت متن موافق زعم شارح تعرض باطاعت خدمت
و بودن زن بکار رفته باید که بزنانه بودن زیور نیز تعرض بکار رفته باشد تا تعرض
شارح بآن و تفریع غرض از آن بجا باشد و بر شرفت نگاهان دقیقه سنج مخفی نیست که
ماتن و پیرایه مکلف مذکور کرده گفته و بزنانه بودن زیور اصلا تعرض نکرده تامل
کردنی ست نهم زیور و پیرایه مکلف که باعث افزودنی حسن و زیب زن ست گو اسباب
زنانه است بر پیرزن متبرجه چگونه دال باشد آری اگر از زیور و پیرایه گره و قرطاق و [illegible]
که بر خدمت مترتب شود استدلال میکرد صورتی پیدا داشت و هم گفته زنی باشد که

زیور و پیرایه زنانه در بر او باشد از و باید پرسید که این جا در قید زیور و پیرایه بالفظ
زنانه چه فائده اول خود آنست که زیور جز زنانه نباشد و بر تقدیر تسلیم اینکه اسباب
زینت مردان را زیور مردانه فهمیده زنان آن اسباب را بر خود راست نمیکنند
تا احتراز ازان صورت بندد و اگر این صفت کاشفه است بسبب عدم فائده حشو محض
ست همین زیور و پیرایه در بر او باشد کافی ست یازدهم لفظ گوش خورد از قبیل گوش زد
بگوش نخورده آرے بگوش خورده یا بگوش نخورده مسموع ست **قال** همین تعبیر
ملال باشد **اقول** سبحان الله باشد بجای شود استعمال نموده و چون انتهی دال
بر تحیرے ست ازین تحقیق پس واجب آمد که امرے از بسیار گذارم تا خصوص
مخاطب و عموم گوش بر آواز آن فوائد علمی را بهره حاصل آید پوشیده نماند که باشد
مضارع ست از باشیدن مترادف بودن و شاید که باشیدن مصدر جعلی باشد
از کلمه باش چون سوزیدن از سوز و جهیدن از جه پس از قبیل مضارعی باشد که مصدر
آن مستعمل نیست بهر کیف استعمال لفظ بود هم در جایی است که غرض حدوث امری بود که
سابق وجود نداشته باشد و هم در مقامی است که امری موجود شود و مطلوب ثبات آن بود
کذلک لفظ باشد بخلاف شود که استعمال آن جز در جایے که مدعا حدوث آن امر بود
و سابق حاصل نبوده باشد نیاید این افاده ایست که به تتبع کثیره بدست می آید
ولی منت بر طبق صفحه گذاشته شده تا بی بهرگان را سرمایه استعداد شود
خاتمه تحریر این سطور در نظر هیچ ایان کور سواد که الف بگمان خارد دل نیارند در انخیال
ناخنه و ریش چشم نگذارند دست آویز سخن و حیله سر کلاوه حرف وا کردن ست و در دیده
بلند نگاهان بیدار مغز که از وا یافتگی پی برده اند که چشم آئینه در انتظار کدام جلوه باز ست

و دست چنار بامید کدام دامن دراز بیدائی سررشتهٔ سرگمی ست و زدودن رنگ
تو بهی دور گردان بساط احتیاط را بیچ اینکه باین وسیله در نقل حرف سائل و شنودن
کلام مجیب چندے مشغلهٔ اوقات بیکارے بهم رسد و مرا سگالش اینکه چه خوش
باشد اگر مخاطب راست فهم درست اندیش سراسر این اوراق گردیده و حروف و
کلمات یگان یگان دیده هر جا ناخنی بند کرده ام بدیدهٔ تامل نگرد و بتحریک انصاف
سرے جنبانده حرف حرفش بر صفحهٔ خاطر نگارد بل بر پا بغز خیال و مزال اقدام
نگرم که بمقتضاے طبیعت بشریست اطلاع یافته سطرے چند را که چون خط
نیکوان قابل حک است بقلم اصلاح آرایش دهد ولیهم باده عرض سخنها
بسکه زد رنگ طهور ؛ شیشهٔ ناموس صنع خامشی بر طاق ماند ؛ گر به جرم سوز دگر
در حلقهٔ ماتم رسید ؛ ناله با هم برنگ هیچ دستے مشتاق ماند ؛ ؛

تمام شد رسالهٔ مناقشات سخن